



# اعجاز قرآن

علامه فقید محمد تقی جعفری

حاکم صادر می‌کند، و مردم، هم می‌توانند به آن حکم عمل کنند و می‌توانند عمل نکنند. بلکه مقصود جریان مشیت بالغه الهی و تثبیت شدن آن در نظام هستی انسانهاست. یعنی عقل و فطرت انسانها را به طوری تعبیه کرده است که بهترین وسیله در راه وصول به هدف اعلای زندگی، که خداشناسی و خدایابی و خداپرستی است، هستند، و سرنوشت نهایی بشری، محوری جز خداشناسی و خداپرستی و خدایابی ندارد.

در این آیه، حالت اشرف و سلطه بر هستی و انسان، بقدری روشن است که با اندک اطلاع از ادبیات عربی می‌توان درک کرد. این جمله، با حالت مخصوصی که گفتیم، نمی‌تواند تراوشی از مغز محدود و روان محاصره شده، در گوشه‌ای از طبیعت و تمایلات معمولی بوده باشد. محتوای این جمله اثبات می‌کند که گوینده آن به همه جهان هستی و انسان‌ها اشرف و سلطه کامل دارد.

«ای انسان، تو در حالت شدیدترین کوشش و تلاش، به دیدار پروردگارت نایل خواهی شد».<sup>(۱)</sup> محتوای این آیه، با طرز جمله‌بندی خاصی که دارد، با اشرف تمام به ماهیت انسان، و هدف نهایی او، و مسیری را که باید در رسیدن به آن هدف سپری کند، سرنوشت اساسی او را تعیین می‌کند. امکان ندارد این جمله از کسی صادر شود که خود

هیچ کتاب و اثری از مغز بشری، درباره تفسیر و بایستگیهای انسان و حقیقت جهان تراوش نکرده است، مگر این که انواعی از محدودیتها در محتویات آن کتاب و اثر وجود دارد. کجاست آن کتابی که از عهده توضیح نهایی حقیقت انسان، و شؤون و بایستگیها و شایستگیهای او برآید، و هیچ افراط و تفریط و نسبی در آن وجود نداشته باشد؟ کجاست آن کتابی که آورنده اش نیز جزئی از مخاطبهای او قرار بگیرد؟

آیا کتابی را تا حال سراغ گرفته‌اید که پیچیده‌ترین مسایل جهان هستی و انسان را مطرح کرده، بدون اندک اختلاف و تناقضی، آنها را حل و فصل کند؟ اگر قرآن، این کتاب الهی را مورد دقت قرار بدهیم، برای اثبات الهی بودن آن، و اینکه ساخته و پرداخته مغز بشری نیست، می‌توانیم مسائل زیر را مورد توجه قرار بدهیم:

۱- اشرف و سلطه‌ای که خواننده آگاه در

آیات قرآنی احساس می‌کند

این احساس، که در هیچ کتاب بشری به وجود نمی‌آید، یکی از شگفت‌انگیزترین مختصات قرآن است. در این آیات دقت فرمایید:

و قضي ربك الا تعبدوا الا اياه<sup>(۱)</sup> «و پروردگار تو حکم کرده است که نپرستید، مگر او را.»

البته پوشیده نیست که مقصود از کلمه قضي در این آیه، حکم به معنای اصطلاحی نیست، که يك

جزیی از انسانهای غوطه‌ور در طبیعت و آمال و خواسته‌های محدود است.

«و بدان جهت که خدای ابراهیم، وی را با مسائلی که مشیت خدا می‌خواست، آزمایش کرد، و ابراهیم از عهده آن آزمایشات برآمد فرمود: من تو را برای مردم پیشوا قرار دادم. ابراهیم گفت: آیا از نسل من نیز می‌توانند به پیشوایی برسند؟ خدا فرمود: عهد پیشوایی به ستمکاران نمی‌رسد.» (۳)

کسی جز آفریننده ابراهیم و حاکم بر سرنوشت او و همه انسانها نمی‌تواند چنین جمله‌ای را با اشراف کامل بیان کند.

«و بدین ترتیب شما را امتی معتدل قرار دادیم، تا ملاک [و میزان حیات معقول] مردم باشید و پیامبر ملاک و میزان [حیات معقول] شما باشد.» (۴)

مسلم است که بدون اشراف و سلطه مطلقه به همه ایده‌ها و آرمانها و عقاید و مصالح و مفاسد بشری، چنین جمله‌ای از کسی صادر نمی‌شود.

«مگر انسان نمی‌بیند که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم. این انسان (بدون آن که علتی داشته باشد)، ناگهان به خصومت آشکار با ما برخاست،

□ در برخی آیات قرآن حالت اشراف و سلطه بر هستی و انسان به قدری روشن است که با اندک اطلاع از ادبیات عرب می‌توان درک کرد، این جمله نمی‌تواند تراوش از مغز محدود و روان محاصره شده در گوشه‌ای از طبیعت و تمایلات معمولی بوده باشد.

و برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد. می‌گوید: کیست که استخوانهای پوسیده را زنده خواهد کرد؟ به این انسان [که از خلقتش غفلت ورزیده است] بگو: همان خدایی که آفرینش نخستین انسانها را به وجود آورد، باز دیگر، آن استخوانها را احیا خواهد کرد و او بر همه مخلوقات داناست.» (۵)

«پس به کجا می‌روید؟ جز این نیست که آن قرآن تذکری است برای عالمیان. کسانی از شما که می‌خواهند راه مستقیم به سوی کمال را پیش بگیرند، [از این تذکر بهره‌ور خواهند شد] و شما چیزی را مورد مشیت خود قرار نمی‌دهید، مگر اینکه مورد مشیت خداوند عالمیان بوده باشد.» (۶)

جمله «به کجا می‌روید؟»، از مقامی صادر می‌شود که به بشر از کجا آمده است؟ به کجا می‌رود؟ و برای چه آمده است؟ اشراف داشته باشد. قانونی که حاکم بر خواسته‌های نیک و بد آدمیان است، آماده شدن زمینه‌ای برای جریان قوانین هستی است، که جلوه‌گاه مشیت خداوندی است. اگر بشر، با اندیشه و کردار خود، زمینه را

برای جریان قوانین مثبت و سازنده آماده بسازد، مشیت خداوندی، طبق همان قوانین مثبت و سازنده، به جریان خواهد افتاد، پس معنای این که شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد، این است که خواستن شما، در نتیجه آماده شدن زمینه جریان مشیت الهی است، که خود، مقدمات آن رابه وجود می‌آورد. این است حکم قاطعانه حیات بشری، در مجرای گردیدنها. حرکت، با نادیده گرفتن این قانون، مقصدی ندارد. لذا، این سؤال توییخ‌آمیز که به کجا می‌روید؟ با اشراف تام و سلطه مطلقه، متوجه بشر می‌شود.

## ۲- عدم تناقض در آیات قرآنی

قرآن در دوران پرتلاطم و پر از رویدادهای ضد و نقیض زندگی پیامبر اکرم نازل شده است. آغاز رسالت، و پایان رسالت، موقعی که مسلمانان در اقلیت دردناک به سر می‌بردند در آن هنگام که سرزمین عربستان تحت سیطره اسلام قرار گرفته بود، در شادیها و اندوه‌ها، در شکستها و پیروزیها و غیر ذلك، لحن آیات و سبک آنها به هیچ وجه مختلف و متضاد نیست. همچنین، در قرآن مجید، مسائل گوناگون جهان‌بینی و اصول مربوط به تفسیر انسان، در ابعاد گوناگونش، و همچنین مطالب مربوط به رابطه انسان با خدا، و رابطه جهان با خدا، و رابطه انسان با جهان، رابطه انسان با انسان، به طور متنوع وارد شده است، بدون اینکه تناقض و تضادی میان آنها وجود داشته باشد. با اینکه قرآن نه کتاب علمی معمولی است، که دقت خاصی در مقدمات و نتایج و ابواب و فصول موضوعات مبذول شده باشد، و نه یک کتاب فلسفی است، که تجزیه و ترکیب مسائل بنیادین جهان‌بینی را با دقت کامل تنظیم می‌کند.

این عدم تقید می‌بایست اختلافات و تناقض‌گوییهای را در قرآن به وجود بیاورد. مخصوصاً با نظر به تلاطم و بی‌قانون بودن جامعه‌ای که پیامبر اکرم در آن زندگی می‌کرد. برخی از مسیحیان و دیگر اشخاص خارج از اسلام، که درصدد پیدا کردن اختلاف و تناقض در قرآن برآمده‌اند، در حقیقت بی‌اطلاعی خود را از قوانین ادبیات عرب و دیگر مسائل انسان‌شناسی و جهان‌بینی به ثبوت رسانیده‌اند.

آیات قرآنی یکدیگر را تفسیر می‌کنند

آیات قرآن مجید، از مقام شامخ ربوبی نازل شده است، و هر یک از این آیات، درباره هر موضوعی هم که باشد، نه تنها با هیچ یک از آیات دیگر اختلاف ندارد، بلکه بدان جهت که هر یک از آنها بیان‌کننده جزئی از اجزای مجموعه واقعیت مربوط به خدا و جهان هستی، در ارتباط با انسان، آن چنان که هست و انسان، آن چنان که باید و شاید، است، لذا، هر یک از آنها، مکمل بقیه آیات قرآنی است.

اگر در آیات قرآنی کمترین اختلاف و تناقضی وجود داشته باشد، وحدت معانی و هدف مختل می‌شود، و شایستگی اعجاز را از دست می‌دهد. وانگهی، این قرآن، از هنگامی که نازل شده است، مورد مطالعه و بررسی و تحقق مخالفانی از ناقدان سخن و متخصصان ماهر در فنون محاورات و حقایق مربوط به خدا، جهان هستی و انسان، بوده

است. اگر اندک اختلاف یا تناقضی در آیات قرآنی می‌دیدند، محال بود که آن را اشاعه ندهند. مخصوصاً در موقع ظهور اسلام، کفار و مشرکین، با تمام قوا، برای از بین بردن اسلام صف‌آرایی کرده، و در این عرصه مبارزه، عقاید و مال و منال و تاریخ و نژاد و فرهنگ خود را از دست می‌دادند. با این حال نتوانستند از عهده اثبات اختلاف یا تناقض در آیات قرآن مجید برآیند، در حالی که چنین کاری (اثبات اختلاف و تناقض) آنان را در همه عرصه‌های رویارویی پیروز می‌کرد و نیاز به جنگ و کشتار و از دست دادن همه شورش حیاتی نبود.

این وحدت و انسجام قرآن، در ارائه واقعیات بسیار فراوان پیرامون الهیات، طبیعیات، موقعیات انسان در جهان هستی، احکام، دستورات، اخلاقیات و قصص [برای اعتبار و آموزش اصول و قوانین حیات در مسیر کمال]، ایجاب می‌کند که هر یک از مجموعه آیات، مفسر و شاهد آیات دیگر بوده باشد. به عنوان مثال، چهار آیه آخر سوره تکویر چنین است:

«پس به کجا می‌روید؟ این قرآن نیست مگر یاد

## □ در قرآن مسائل گوناگون

### جهان‌بینی و اصول مربوط به

### تفسیر انسان، در ابعاد گوناگونش

### و رابطه انسان با خدا، جهان با

### خدا، انسان با جهان و انسان با

### انسان، بدون اینکه تناقض و

### تضادی میان آنها وجود داشته

### باشد، آورده شده است.

آورنده برای عالمیان، برای کسی از شما که می‌خواهد در صراط مستقیم دین حرکت کند، و شما نمی‌توانید [چیزی را] بخواهید، مگر اینکه خداوند، پرورنده عالمیان، آن را بخواهد.»

اگر با قطع نظر از سایر آیاتی که مربوط به مشیت خداوندی است، آخر این آیه را معنی کنیم، محتوای آن جبر است، و محال است خداوند سبحان، انسانهای مجبور را مسؤول قرار بدهد. اما با نظر به بعضی از آیات دیگر، که مورد مشیت خداوندی را بیان می‌کند، جبر متفی می‌شود و احساس اختلاف یا تناقض آیه مزبور، با آیه سوم از سوره انسان، که دلالت بر اختیار می‌کند، برطرف می‌شود.

«ما انسان را به راه دین هدایت کردیم، یا شکرگزار است [و آن راه را مسیر خود قرار می‌دهد] و یا کفران می‌ورزد [و از آن راه منحرف می‌شود].»

بعضی از آیات مربوط به مورد مشیت الهی، که مفسر آیات تعلق مشیت خداوندی به کارهای انسانی است، چنین است:

«اگر کفر بورزید [خیانت به خود کرده‌اید]، زیرا خداوند از شما بی‌نیاز است و خداوند به کفر

بنابراین آیه شریفه و نظایر آن، که خداوند در آن آیات، از اضلال مردم خود را بری معرفی می فرماید. [مگر این که خود آنان ضلالت را انتخاب کنند]، محال است مشیت خداوندی به کفر و ضلالت مردم متعلق شود. زیرا بدهی است که مشیت، فرج، یا از تنایج رضایت به چیزی است. وقتی که در موردی رضای خداوندی وجود داشته باشد، حتما در آن مورد مشیت او نیز وجود دارد. آیات متعدد دیگر می فرماید. اگر مشیت خداوندی تعلق می گرفت، همه مردم را هدایت می کرد. پس مشیت خداوندی به هدایت مردم تعلق نگرفته است، بلکه مقدمات هدایت را، مانند ارسال رسل و انزال کتب و تعبیه عقل و قلب، در درون بندگانش، به وجود آورده است، تا مردم، با اختیار خود، هدایت را انتخاب کنند. حال که خداوند هدایت بندگانش را با مشیت اجبار کننده خود نخواسته است، آیا ممکن است که ضلالت آنان را با مشیت اجباری خود بخواهد؟!.

پس با نظر به مضامین مجموع آیات قرآنی، مربوط به مشیت و رضا و اراده خداوندی، و با توجه به آیات بسیار فراوانی که از طرق مختلف مردم را دارای اختیار معرفی می کند، به این نتیجه می رسیم که منظور از آن مشیت خداوندی که متعلق به کارهای اختیاری انسانهاست، مشیت قانونی، است. به این معنی که کسی که با مقدمات اختیاری، اقدام به يك كاری کند، خداوند متعال، همان مقدمات را مشمول قوانینی ساخته است که مطابق مشیت اوست. به عنوان مثال: اگر شما با مقدمات اختیاری رفتید و ماده محترقی را به دست آوردید و آن را روی جسمی که قابل احتراق است انداختید، آن جسم قطعاً خواهد سوخت، زیرا سوختن جسم قابل احتراق یا ماده محترق، قانونی است که مشیت خداوند به آن تعلق گرفته است. با این ملاحظات که از آیات قرآنی استفاده کردیم، آیات آخر سوره تکویر چنین تفسیر می شود.

مشیت الهی، این قانون را مقرر فرموده است که هر کس بخواهد وارد عرصه مسابقه در خیبرات ششود، و بخواهد در راه مستقیم قدم بردارد، امور طبیعی و انسانی مربوط به آن شخص و نیتش، مطابق مشیت الهی، به نتیجه برسد.

### ۳- نفوذ شگفت انگیز معانی آیات قرآنی در همه سطوح روانی آدمی

مفردات و ترکیباتی که در يك آیه قرار گرفته اند، در درجه ای از فصاحت و زیبایی هستند که موجب بروز جذبه روانی مافوق شعر می شوند. در حدود شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه، که قرآن را تشکیل می دهند، از امتیاز مزبور برخوردار هستند. با این حال، هیچ يك از محتویات این آیات، نه تنها مخالف عقل و منطق نیستند، بلکه به جهت توافق شدید آیات، با وجدان و فطرت پاک و عقل سلیم، دلیل آنها، همراه خود همان قضایاست، و بسرای اثبات حق بودن آن محتویات، تنها درك آنها کافی است. وقتی که آیه قرآنی می گوید:

«و نیست برای انسان، مگر سعی او، و قطعاً

با اندك اندیشه درباره احساس عمیق درونی، که دینامیسم حیات کار است، و با کمترین توجه بر اینکه هیچ کنشی در جهان هستی بدون واکنش نخواهد بود، محتوای آیه مزبور، بدون احتیاج به تنظیم فرمول های ریاضی و اشکال منطقی ارسطویی، از درون آدمی نمودار می شود. البته این نکته را در نظر می گیریم که این گونه بهره برداری عالی از قرآن، مخصوص آن انسانهایی است که با قلبی بی آرایش، عشق به درك کمال و گرایش به آن دارند، و نیروی تمیز حق از باطل را در درونشان خفه نکرده اند. حقیقت این است که مهمترین مخصص سلامت و پاکی فطرت آدمی، عشق به حقیقت یابی است، که تا آلودگی های پست حیوانی آن را محو نکرده باشد، خود همان عشق، موقعیت و مسیر او را، در تکاپو به سوی کمال، مشخص و اثبات می کند. منطقی که از نهاد چنین عشق

### □ اگر در آیات قرآنی کمترین اختلاف و تناقضی وجود داشته باشد، وحدت معانی و هدف مختل می شود و شایستگی اعجاز را از دست می دهد.

□ منظور از عمق معانی در قرآن این است که قرآن، همه مسائل نهایی مربوط به انسان و جهان را، در آیاتی که کلمات و جملات آن بسیار ساده و زیباست، مطرح کرده است.

### □ بهترین دلیل اعجاز قرآن، قرار گرفتن قرآن، فوق تغییرات و دگرگونیهای بارز در جوامع انسانی است.

سازنده به وجود می آید، مافوق همه منطقیهای است که با صحت و بطلان مواد خام خود کاری ندارد.

### ۴- عمق معانی قرآن

نباید چنین تصور شود که مقصود از عمق معانی، دشوار بودن و حالت معمایی است که هیچ کس نمی فهمد، بلکه مقصود این است که قرآن، همه مسائل نهایی مربوط به انسان و جهان را، در آیاتی که کلمات و جملات آن بسیار ساده و زیباست، مطرح کرده است. به عنوان نمونه:

«ما بسا آبادیها را که ستمکار بودند، شکستیم و نابودشان کردیم، و پس از آنها، گروه دیگری را به وجود آوردیم. در آن هنگام که آن ستمکاران غضب ما را احساس کردند، ناگهان پا به فرار گذاشتند.

[به آنان گفته شد: فرار نکنید و برگردید به آن وضع پیشین خود، که خودکامگی و اسراف در معیشت را در آن به راه انداخته بودید، و برگردید به جایگاههای قبلی خودتان. شما مسؤول قرار

خواهید گرفت. آنان گفتند: وای بر ما، ما ستمکاران بوده ایم. این گفتارشان مستمر بود تا آن گاه که انسان را درو شده و خمود روی زمین انداختیم. ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، در حال بازی و برای بازی نیافریده ایم». آیات فوق، با کلمات ساده و بدون اندك پیچیدگی و ابهام در مفهوم جملات، بسا عظمت ترین و اصیل ترین قوانین عالم هستی و مشیت خداوندی و زندگی آدمی را بیان می کند. هر انسانی که مقداری با ادبیات عربی آشنایی داشته باشد، می تواند از آیات فوق استفاده کند. به عبارت کلی تر، هر انسانی، به اندازه آشنایی با معانی کلمات آیات فوق و مقدار و چگونگی اطلاعی که درباره قوانین عالم هستی و مشیت خداوندی و ابعاد زندگی آدمی دارد، از آیات فوق بهره برداری خواهد کرد. برای توضیح بیشتر، تحلیل زیر را در آیات مزبوره مورد توجه قرار بدهیم:

- ۱- ستم و ستمکاری، انحراف از حیات معقول است، و این انحراف، به قدری مورد غضب الهی است که کيفر آن را در همین دنیا به ستمکاران می چشاند. این غضب و کيفر، از بابت ناخوشایند بودن ستم و ستمکاری بر ذات پروردگار نیست. یعنی چنان نیست که خدا مانند انسانها از کارهای بد و رویدادهای ناملايم متأثر شود، و آسیب ببیند و احساس ناگواری کند. بلکه نتیجه خود ستم و ستمکاری کيفر معین است، که مانند معلول، به دنبال علت خود به جریان می افتد. مقصود از کلمه غضب و قهر و مانند آنها در آیات قرآنی، جز این نیست که مورد غضب، حلقه ای را در زنجیر عالم هستی و حیات انسانی وارد کرده است که خلاف اراده تشریعی خداوندی در جهان هستی است.
- ۲- قانون خلقت چنین است که گروهی، که به جهت ستم و ستمکاری از منطقه حیات تکاملی بیرون رفته و ساقط شده اند، گروهی دیگر جای آن را بگیرد، و چنان نیست که انحراف گروهی از منطقه حیات تکاملی، قانون استمرار خلقت را مختل کند؛ و به اصطلاح تورات، خدا از کردار خود غمگین و پشیمان شود.
- ۳- احساس نزول بلا فرار کردن از بلا را، بدون معطلی به دنبال می آورد. زیرا دفاع از حیات، در متن حیات و مربوط به دینامیسم آن است.
- ۴- مگر فرار از بلایی که خود بر سر خود آورده اند، امکان پذیر نیست؟! این يك قانون کلی است، که وابستگی معلول به علت خود، بدون استثناء ایجاب می کند که هر دو، دور يك مجرا قرار بگیرند. علتی را که من ایجاد کرده ام، امکان ندارد که معلولش گریبان شما را بگیرد. می توان گفت روح آدمی، مانند يك دریای وسیع، به وسعت عالم هستی یا مانند فرضیه اتر است، که همه کیهان را پر کرده است. هرگونه کار و اندیشه و گفتاری که از آدمی سر می زند، موجی در خود روح آدمی پدید می آورد، که به وسعت عالم هستی است:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی مسأ آید نداها را صدا  
۵- قانون، مسؤولیت کلی است. هیچ انسانی در این دنیا، که از خلقتی معتدل و از عقل و وجدان و قدرت برخوردار است، نمی تواند از مسؤولیت برکنار باشد. هر قانون فردی و اجتماعی، که شامل حال

انسانی بوده باشد، مسؤلیتی مناسب با خود، در آن انسان ایجاب می‌کند.

۶- قانون پشیمانی و اعتراف به تبه‌کاری و تیره‌بختی اختیاری، که گاهی تلخ‌تر از شدیدترین کیفرهاست. آن پدیدهٔ ملکوتی، که وجدان نامیده می‌شود، هرگز اصالت و ضبط و بینایی خود را از دست نمی‌دهد. از ناچیزترین رویدادی که در موجودیت آدمی (منطقهٔ مأموریت خود) بروز می‌کند، تا بزرگترین حادثه‌ای که می‌تواند حتی حیات آدمی را تفسیر کند، در دیدگاه وجدان قرار می‌گیرد، و برای ضبط در روح آدمی، که خواه ناخواه رهسار ابدیت است، تحویل می‌دهد.

۷- این جهانی که همهٔ اجزا و روابط آن را قانون می‌چرخاند، و یک میلیارد میلیارد اسیلیون نمی‌تواند از قانون سرکشی کند، آیا احتمال می‌رود که بازی و بازیچهٔ بی‌هدفی بوده باشد؟! این وقیح‌ترین نیهلیستی در واقعیات نیست؟! ۸- ترف، که خودکامگی در صرف مواد معیشت و به بازی گرفتن حیات خود و دیگر انسانهاست، برخاستن برای مبارزه با قانون جدی جهان هستی است، که عبارت است از لزوم تحصیل حیات معقول.

خداوند در این آیات مبارکه، ترف را معلول بازی دانستن جهان معرفی فرموده است. ما هر اندازه در مسائل هشتگانه، که در تحلیل آیات فوق متذکر شدیم، عمیق‌تر بیندیشیم، به معانی عمیق‌تری خواهیم رسید، که سطح نگران نمی‌تواند آنها را از الفاظ ساده و فصیح آن آیات درک کند. در عین حال، در هر سطحی که از معلومات و ارتباط با واقعیات زندگی و جهان هستی باشد، با توجه بی‌غرضانه به محتویات آیات مزبور، خود را رویاروی واقعیات خواهد دید.

۵- استمرار جاودانی محتویات قرآن این همان امتیازی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرموده است: «شگفتی‌های قرآن فناپذیر است، و معانی بی‌نظیرش را پایانی نیست، و تاریکیها، بدون استمداد از آن، مرتفع نخواهد شد». جریان قرآن در فضای تاریخ مانند جریان خورشید و ماه است.

امتیاز پنجم قرآن، که بهترین دلیل اعجاز آن است، همانا قرار گرفتن قرآن، فوق تغییرات و دگرگونی‌هاست، که در جوامع انسانی بروز می‌کند. فلاسفه و دانشمندان و مکتب‌سازان، چه بخواهند و چه نخواهند، چه بپذیرند و چه نپذیرند، هر دو قلمرو انسان و جهان، به وسیلهٔ قوانینی که در آنها حکمفرماست، ثابتایی را در دیدگاه ما قرار داده و قرار خواهد داد. به قول مولانا: **قرنها بگذشت این قرن نوی است**

ماه آن ماه است و آب آن آب نیست  
فضل آن فضل است، عدل آن عدل هم  
گرچه مستبدل شد این قرن و امم  
قرنها بر قرنها رفت ای همام  
وین معانی بسرقرار و بسر دوام  
شید مبدل آب این جو چند بار  
عکس ماه و عکس اختر برقرار  
پس بنایش نیست بر آب روان  
بلکه بسر اقطار اوج آسمان

برای اثبات اینکه ثابتایی در عالم هستی وجود دارد [یا به قول برخی از فیزیکدانان صاحب نظر، ثابتایی در پشت پردهٔ نمودهای جهان و انسان، دست‌اندرکار است]، نخست باید اشتباهی را که از اختلاط ثابت و ساکن به وجود آمده است برطرف کنیم.

مقصود از ساکن و راکد و ایستا، مفهومی است در مقابل حرکت، که بقای یک شیء به یک حالت در دو لحظه از زمان است. در صورتی که منظور از ثابت، عبارت است از حقیقتی تقرر یافته، اعم از این که متحرک باشد یا ساکن، پویا باشد یا ایستا. بنابراین، خود حرکت و دگرگونیها، که در جهان و انسان حکمفرماست، یکی از ثابتهاست.

شروع خلقت جاندار از یک مرحلهٔ پست و تحریک آن به سوی رشد و کمال ثابت است. مطابق مشاهدات و قوانینی که ما از جهان عینی بهره‌برداری کرده‌ایم، پدیدهٔ مزبور کلیت داشته و استثنا ناپذیر است. با نظر به آن مشاهدات و تجربیات و قوانین، امکان ندارد که روزی فرارسد که خلقت فیل، از موجودیت پانزده سالگی آن شروع می‌شود، و به حال نطفه بودنش حرکت کند. این حرکت خاص در عالم جانداران، یکی از ثابتهاست.

همچنین هر جاننداری، تا آخرین حد قدرت و امکاناتی که دارد، از حیات خود دفاع می‌کند. این یک ثابت است که از نظر خصوصیات محیطی و نوع جاندار و گذشت زمان هیچ گونه دگرگونی نخواهد داشت. یعنی روزی فرا نخواهد رسید که جاندار، با ماهیتی که دارد، با داشتن قدرت و امکان، از حیات خود دفاع نکند، مگر تغییراتی پیش بیاید که ماهیت حیوانی که تاکنون ادامه داشته است، به کلی دگرگون شود.

انکار ثابتها در قلمرو جهان هستی و انسانی، مساوی انکار همهٔ قوانین علمی قطعی است که بر کلیات ثابت استوار شده‌اند. آیات قرآن مجید، بیان‌کنندهٔ ثابت‌ها در صحنهٔ جهان هستی و قلمرو انسانی است. در قرآن، پدیده‌هایی که برای شناسایی انسان مطرح کرده است، مانند سودجویی، دفاع‌کننده از خواسته‌های خود، عجول، ضعیف در برابر ناگواریها، قابل رشد و کمال، و ... هرگز تغییرپذیر نیستند. همچنین پدیده‌هایی که در روابط انسانها با یکدیگر، و رابطهٔ آنان با رهبران و گردانندگان جوامع، و قوانینی که تاریخ سرگذشت ملتها را می‌تواند تفسیر کند، و چگونگی رابطهٔ انسان با خدا، در شکل ثابتهای اصیل، در قرآن گفته شده است.

هر اندازه که دیدگاه بشری، دربارهٔ انسان و جهان، وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود، ثابتهای وسیع‌تر و عمیق‌تری را در قرآن، دربارهٔ آن دو قلمرو، خواهد دید. وقتی که شما با دیدگاه بسیار بسیار وسیع و عمیق مولانا جلال‌الدین در مثنوی آشنا می‌شوید، می‌بینید مولانا، از پنجرهٔ آن ثابتایی که در آیات قرآنی آمده است، شایستگی تماشا بر آن دیدگاههای عمیق و وسیع را پیدا کرده است.

این یک مسئله فوق‌العاده با اهمیت است که می‌بینیم مثنوی مولانا، که از کتابهای محدود و جاودانی بشری است، به قول مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، نوعی از تفسیر قرآن مجید، است.

اکتشافاتی که مولانا در قرآن مجید دربارهٔ ثابتهای جهان هستی و انسان، به آنها نایل شده است، مانند کشف زنبور عسل است که از انواع گله‌ها و گیاهان، عسل را بیرون می‌آورد، در صورتی که دیگر جانداران توانایی آن را ندارند.

در آن هنگام که بشر بتواند با قرآن ببیند و با قرآن سخن بگوید

در آن روز، بشر خواهد توانست همهٔ زندگی خود را تجسیم‌کنندهٔ قانون بسازد. به عبارت دیگر، در آن روز، گفتار و کردار و نیست و خودداری و اقدامش، در هر موقعیتی، همه و همه نعلیگاه قوانین خواهد شد، و تدریجا به آن درجه خواهد رسید که اگر از گفتار و کردار او قضیه‌ای بسازد و آن را به شکلی کلی درآورند، خود قانون خواهد بود. به عنوان نمونه:

۱- امانتی را که گفته است، بدون کمترین خیانت به آن، به صاحبش رد خواهد کرد. این همان کردار است که اگر قضیه‌ای آن را به عنوان منشأ بازگو کند، همان قانون کلی الهی است که می‌فرماید:

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان آنها ادا کنید». (۸)

۲- کاری را که فردی یا گروهی از جامعه، برای او انجام دادند، و به طور کلی، هر کار و کالایی که از فرد یا گروهی از جامعه به دست بیاورد، ارزش آن را پایین نخواهد آورد. در این هنگام، چنین عملی، تبلوری از قانون ولایت‌جسو الناس اشیائهم<sup>(۹)</sup> است که محتوایش با عظمت‌ترین قضیهٔ سازنده و اصلاح‌کنندهٔ همهٔ شؤون جامعه است.

۳- خصوصیت شخصی، باعث نمی‌شود که انسان دست از عدالت بردارد. این رفتار، مجسم‌کنندهٔ این دستور کلی است که: «و عداوت قومی باعث نباشد که شما به گناه وادار شوید، و عدالت نوزید. عدالت بورزید». (۱۰)

بشر، در چنان روزی، گفتار خود را با آیات قرآنی مستحکم خواهد کرد، و مبنای سخنش قرار خواهد داد. لغو و یاره نخواهد گفت. دهانش با دروغ و سخنان زشت و فریبکاری آلوده نخواهد شد.

به امید چنان روزی «قرآن»، کتاب خداوندی است که با آن می‌بینید، و با آن سخن می‌گویید، و با آن می‌شنوید، و بعضی از آیات قرآنی، بعضی دیگر را توضیح می‌دهد و بعضی از آن به [تفسیر و تأویل] بعضی دیگر شهادت می‌دهد. در بیان الهیات، هیچ اختلافی در میان آیاتش نیست، و کسی را که با قرآن همدم باشد، از خدا منحرف نکند». (۱۱)

### پی‌نوشت:

- ۱- سورهٔ اسراء، آیه ۲۳
- ۲- سورهٔ انشاق، آیه ۶
- ۳- سورهٔ بقره، آیه ۱۲۴
- ۴- سورهٔ بقره، آیه ۱۴۳
- ۵- سورهٔ یس، آیات ۷۸ و ۷۹ و ۸۰
- ۶- سورهٔ تکوین، آیه ۲۶
- ۷- سورهٔ نجم، آیه ۳۹
- ۸- سورهٔ نساء، آیه ۵۸
- ۹- سورهٔ هود، آیه ۸۵ و سورهٔ اعراف، آیه ۸۵ و سورهٔ شعرا، آیه ۱۸۳
- ۱۰- سورهٔ مائده، آیه ۸
- ۱۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۳